



بررسی
شاخص‌های
پیشرفت
در حوزه
زنان

گفتگوی پایگاه خبری تحلیلی تابناک با حجت الاسلام زیبایی نژاد

اگر بخواهیم موفقیت انقلاب اسلامی در حوزه زنان را ارزیابی کنیم، به چه معیارهایی باید اشاره کنیم؟

هنگامی که بخواهیم موفقیت انقلاب در پیشبرد وضعیت زنان را ارزیابی کنیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری وضعیت داشته باشیم؛ اما مشکل کار اینجاست که چنین شاخص‌هایی متناسب با آرمان‌های انقلاب، هنوز تولید نشده‌اند و ما اکنون وضعیت را بر پایه شاخص‌های مدرن تحلیل می‌کنیم. شاخص‌های مدرن، کمیت‌هایی را به ما نشان می‌دهند؛ مانند میزان شرکت در کنکور سراسری، نسبت زنان و مردانی که تحصیلات عالیه دارند، حضور در مناصب سیاسی و نسبت زنان شاغل به کل شاغلان.

می‌خواهم به مشکلاتی که به کارگیری این شاخص‌ها دارد اشاره کنم و بعد نتیجه بگیرم ما در وضعیت ابهام‌آمیزی قرار داریم؛ اما برای رسیدن به مقصود چند مقدمه لازم است.

نخست اینکه شاخص‌سازی باید پس از تولید نظریه و پس از الگوسازی انجام شود؛ یعنی نخست باید نظریه معیار داشته باشیم؛ برای مثال نظریه جنسیتی تربیت یا نظریه جنسیتی علم؛ باید توجه داشته باشیم که نگاه ما نسبت به علم آموزی زنان چیست و آیا جریان موجود بدیده مبارکی است؟ به چه معنایی خوب است به چه معنایی نه؟ یا چه کیفیتی خوب و یا چه کیفیتی خوب نیست؟

همه اینها باید در قدم نخست در نظریه جنسیتی علم و نظریه جنسیتی تربیت به معنای عام‌تر آن، در قالب نظریه‌ای بومی طراحی شود. در قدم بعد، باید این نظریه را در اقتضات مکانی و زمانی خودمان ضرب کنیم؛ یعنی ما با انسان قرن ۲۱ و شرایط عصر جدید و با ظرفیت‌ها و محدودیت‌های جدید روبه‌رو هستیم. با ضرب نظریه اسلامی در اقتضات زمانی و مکانی، به الگوی تربیت در زمان حاضر می‌رسیم. این الگوی تربیت، نقاط آرمانی ما را نشان می‌دهد که از یک جهت استناد دینی آن تمام است و از جهت دیگر در عصر حاضر کارآمدی دارد. وقتی نقطه آرمانی بر ایمان روشن شد، نوبت تدوین شاخص‌های رشد است.

شاخص‌های موجود ما، شاخص‌هایی است که مبتنی بر نظریه‌های مدرن تربیت و علم تدوین شده‌اند. این شاخص‌ها جنسیت را لحاظ نمی‌کنند؛ یعنی تعمدها بوده است که تمایزات جنسی دیده نشود.

مقدمه دوم برای ورود به بحث شاخص‌ها این است که دو نگاه به مباحث جنسیتی می‌توان داشت. اکنون نگاه سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان در بسیاری از کشورها، نگاهی تجربه‌ای است و گمان می‌کنند، عرصه‌های گوناگون زندگی به صورت بسته‌های مستقل از هم هستند که ما یکی را انتخاب می‌کنیم و در مورد آن بحث می‌کنیم.

هنر ذهن این است که عرصه‌ها را از هم انزاع می‌کند تا بتوانیم بر نقاطی تمرکز کنیم. اما سخن این است که در برنامه‌ریزی‌های کلان، باید موضوعات را به شکل واقعی،

یعنی با حیثیت ارتباطی آنها با موضوعات مجاور لحاظ کرد. اگر این تست‌ها را بین عرصه‌ها بینیم، نگاهی شبکه‌ای خواهیم داشت؛ یعنی شبکی را در شبکه‌ای از ارتباطات می‌بینیم. گاهی نیز این شیء را به صورت مستقل و جدا از پیرامون آن می‌بینیم که نگاهی تجزیه‌ای است.

در نگاه شبکه‌ای برای مثال، گفته می‌شود اشتغال زنان در عرصه خانواده، بر اقتصاد جامعه، هویت جنسی شخص (زن)، ارتباط او با خداوند و دیگر حوزه‌های حیات چه تأثیری می‌گذارد؟ پس از بررسی همه این موارد، می‌توان نسبت به مثبت یا منفی بودن اشتغال زنان اعلام نظر کرد. وقتی پرسیده می‌شود، نقطه آرمانی ما در وضعیت علمی زنان چیست؟ می‌توان انتزاعی پاسخ داد و گفت نقطه آرمانی آن است که تمام زنان در مقاطع عالی تحصیلی حضور داشته باشند. در این نگاه، حضور زنان در مقطع تحصیلات عالیه از افتخارات نظام است. هر چه آمار، بالاتر برود، افتخار ما بیشتر است. می‌گوییم چه کسی گفته است باید حضور زن در این عرصه‌ها محدود باشد؟ اما با نگاه دیگر، می‌توان پرسید در روند تحولاتی که اتفاق می‌افتد، اگر زن در عرصه تحصیلات و اشتغال وارد شود، چه تأثیری بر حوزه‌های مختلف حیات او خواهد گذاشت؟

آیا میزان تحصیلات عالیه با اختلاف در خانواده نسبتی دارد یا خیر؟ میزان اشتغال زنان با میزان طلاق نسبتی دارد یا نه؟ و بسیاری پرسش‌های دیگر. پس از این ملاحظات است که می‌توانیم قضاوت کنیم آیا تحصیلات عالیه زنان خوب است یا نه، به چه معنی و یا چه ضوابطی خوب است و به چه معنی و ضوابطی نه.

برای مثال با نگاه تجزیه‌ای، می‌توان گفت شعار «شایسته‌سالاری» در مناصب مدیریتی کلان، شعار خوبی است. هر کس صلاحیت دارد می‌تواند رئیس جمهور یا وزیر باشد؛ اما اظهار نظر عالمانه هنگامی است که ملازمات قضیه را در نظر بگیریم. برای آنکه زنان در عرصه‌های رقابت سیاسی با مردان بتوانند موازنه را به نفع خود تغییر دهند، چه اتفاقاتی باید رخ دهد؛ یعنی نظام تربیت و آموزش چه تغییر جهت‌هایی باید داشته باشد؟

نخست باید ارزش‌های جنسیتی را جابه‌جا کرد و تمایلات مردانه را در زن‌ها تقویت نمود. ارزش خانواده را برای زنان در اولویت دوم قرار داد، سن ازدواج را بالا برد و تعداد فرزندان در حداقل قرار گیرد و بسیاری تغییرات دیگر باید رخ دهد تا تعدادی از زنان بتوانند در شرایط مشابهی رشد کنند و با مردان رقابت داشته باشند و مدیریت در سطوح بالا را بر عهده بگیرند.

اگر این نگاه شبکه‌ای شکل گرفت، می‌توان مطابق با عینیت خارجی قضاوت کرد.

نگاه شبکه‌ای چند زیرفصل دارد؛ یکی از زیرفصل‌ها در حوزه مطالعات دینی و پژوهشی است. نگاه شبکه‌ای در اینجا به این معناست که وقتی می‌خواهیم در مورد موضوعی در

مقیاس کلان داور دینی کنیم، باید بحث‌های فقهی، اخلاقی و اعتقادی را با هم ببینیم تجزیه کردن حوزه فقه از حوزه ارزش‌گذاری اخلاقی از خطاهای بزرگ به‌شمار می‌آید.

در حوزه عمل فردی، فرد اختیار دارد عمل خود را که مصلحتی حرام نباشد برگزیند، حتی اگر انجام آن رجحان و مصلحتی نداشته باشد، زیرا حق انتخاب و آزادی دارد. اما این موضوع در حوزه مدیریت اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های کلان صدق نمی‌کند و باید مداخلات حکومت با مصلحت اجتماعی همراه باشد. حتی در عرصه مباحث متداول هم لازم است احراز مصلحت شود، زیرا همین عرصه مباحث هستند که برای حلیه‌حایی ارزش‌ها، مورد مدیریت کفار قرار می‌گیرند.

بنابراین باید نگاهمان را از مقیاس فردی و خرد به مقیاس حکومتی و کلان و از نگاه فقهی فردی به نگاه فقهی حکومتی که نیازمند نگاه شبکه‌ای به تمام آموزه‌های دینی است، ارتقا دهیم. عرصه‌های حیات در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و اجتماع را نباید از هم جدا بدانیم و باید ما هم در نظر بگیریم.

مقدمه سوم اینکه ما نخست باید تعریف کلی خود را از زن و مرد و نسبت میان آنان معلوم و سپس الگوبرداری و شاخص‌سازی کنیم. برای مثال ما به این نتیجه می‌رسیم که زن و مرد در ارزش‌های انسانی با هم برابرند، اما در تکوین و از نظر جسمی و روانی تفاوت‌هایی با هم دارند. از نظر تکوینی نسبت به هم دارای نقص‌ها و اضافاتی هستند که آنها را در موقعیت‌های گوناگون، متفاوت، اما مکمل قرار می‌دهد.

اما وقتی می‌خواهیم در عرصه حیات اجتماعی برای زن و مرد نقشی در نظر بگیریم، باید ببینیم تفاوت‌های تکوینی و تمایز نقش‌ها، کجا باید خودش را نشان بدهند. آیا عرصه حیات اجتماعی جدا از عرصه حیات خانوادگی است، یا این دو مکمل یکدیگرند؟ یعنی اگر تمایز نقش‌های زن و مرد را در حوزه حیات اجتماعی در نظر بگیریم، آیا می‌توان گفت این تمایزات در عرصه حیات خانوادگی در نظر گرفته شود یا اینکه این دو عرصه در هم تأثیر می‌گذارند و نادیده گرفتن تفکیک نقش‌ها در صحنه اجتماع، به تضعیف نقش‌های متمایز در خانه منجر می‌شود؟

پیش از آنکه بخواهیم به‌طور دقیق‌تر به شاخص‌سازی بپردازیم، به نظر می‌رسد باید درباره موضوع دیگری بحث کنیم: نقطه آرمانی ما در این زمینه چیست. یعنی مقدماتی که فرمودید، چه تفاوت‌هایی در نقطه آرمانی ما ایجاد می‌کند؟

تفاوت دیدگاه ما با دیدگاه مدرن این است که دیدگاه مدرن نقطه آرمانی را موفقیت می‌داند. موفقیت یعنی شخص بتواند بر وفق مراد خود زندگی کند، به تمایلات نفس

دست‌رسی داشته باشد و آن‌گونه که می‌خواهد فکر، بیان و عمل کند و تسهیلاتی برایش فراهم شود تا به این موفقیت دست یابد؛ یعنی زن می‌خواهد به مراتب عالیه تحصیلات برسد؛ اگر تسهیلات به او دادیم و او موفق شد نظام هم موفق شده است. نقطه مقابل آن است که ما نقطه آرمانی را کمال می‌دانیم. کمال یعنی شخص از نظر اعتقادی، ارزشی و عملی به بالاترین نقاط تکامل خود و به بالاترین حد ارزش‌مندی واقعی برسد و نیز احساس ارزشمندی بکند؛ یعنی احساس حقارت نداشته باشد و کمال در نگاه دینی در بندگی و قرب به محضر خداوند تعریف می‌شود.

حال اگر نقطه آرمانی ما با هم فرق کرد، یعنی وقتی من می‌پرسم موفقیت نظام اسلامی در عرصه‌های گوناگون چیست، یکی موفقیت نظام اسلامی را در نقطه کمال جستجو می‌کند و می‌خواهد و برای او این سؤال مطرح است که آیا نظام اسلامی در پرورش انسان‌های متعال و متکامل موفق بوده است یا نه و شخص دیگر به دنبال این است که ببیند نظام انسان‌های توانمندی در دستیابی به هوای نفس تربیت کرده است یا نه؟ آیا شاخص‌های موجود برای ارزیابی کمال طراحی شده است یا موفقیت؟

هنوز در بنده کارشناسی ما وفاقی در مورد شاخص‌ها وجود ندارد، اما شاخص‌ها در موضع عمل، موفقیت به معنای مدرن را دنبال می‌کنند نه کمال را. طبق شاخص‌های مدرن زنان ما در تحصیلات عالیه موفق‌تر شده‌اند؛ اما پس از خروج از دانشگاه آرمان‌های خود را آرمان دینی نمی‌دانند، آدم‌های سیاسی و ارزشی نیستند.

به نظر من، اینجا پس‌رفت داشته‌ایم نه پیش‌رفت. پیش‌رفت تحصیلی، وقتی است که اگر دختر وارد دانشگاه شد، معرفت به خداوند، میزان تعهد اجتماعی، اخلاق حسنه و ارتباطات خانوادگی او در کنار مهارت‌های علمی و اجتماعی‌اش رشد کرده باشد. زنان کم‌سواد پیش از انقلاب که در خانه بودند، سیاسی‌تر از زنان امروز بودند. زن کم‌سواد پیش از انقلاب در رفتارهای اقتصادی خود، کنترل اقتصادی می‌کرد تا حرف رهبر دینی‌اش زمین نیفتد. زنان تحصیل کرده ما چقدر رفتارهای اقتصادی را کنترل می‌کنند تا منویات رهبرشان اجابت شود؟ در اینجا با اینکه سطح تحصیلات بالاتر است، اما تعهدات سیاسی کم‌تر احساس می‌شود. این امر نشان می‌دهد شاخص‌ها، ما را به سمت موفقیت بردانند نه به سمت کمال.

بحث دیگر این که ما مقداری تخصص‌زده شده‌ایم؛ به این معنا که وقتی می‌خواهیم شاخص‌ها را بررسی کنیم، به شاخص‌هایی توجه می‌کنیم که نشان‌دهنده وضعیت طبقات خاص است؛ زن شاغل یا با تحصیلات عالیه؛ اما زندگی روزمره به چه صورت است؟ شاخص‌های رشد ما در متن زندگی روزمره چیست؟ مردم در رفتار خانوادگی و ارتباطات خویشاوندی چه شاخصی دارند؟ برای سنجش موفقیت یک نظام، بیش از اینکه بر تحصیلات عالیه و مناصب سیاسی

تمرکز کنیم، شاخص‌هایی را نیاز داریم که نشان دهند آیا فرهنگ مردم در رفتارهای روزمره ارتقا یافته است؟ باید بینم فضائل اخلاقی بین زنان و مردان و در خانواده‌ها در کشور تا چه اندازه است و چگونه تحول می‌یابد؟ امروز خانواده ایرانی و زنان و مردان ما آرامش ندارند، التهابات جنسی در کشور خیلی بالا رفته است و بسیاری مسائل دیگر کارایی و استحکام خانواده را تهدید می‌کند. جایگاه این مسائل در شاخص‌های موفقیت نظام و در عملکرد حوزه زنان و خانواده کجاست؟ باید شاخص‌های ارتقای مناسبات روزمره مردم را کشف کرد.

در نگاهی کلی، آیا حضور بیشتر زنان در مقطع تحصیلات عالیه از موفقیت‌های نظام به‌شمار می‌آید؟ اگر بخواهیم با نگاه تجزیه‌ای، آمدن زن‌ها در بالاترین افق‌های علمی را در نظر بگیریم، حسن است به شرطی که هزینه گزافی نداشته باشد؛ اما تا زمانی که الگوهای مشارکت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را ترسیم نکرده و نظام تربیتی متناسب با آن را طراحی نکرده‌ایم نمی‌توانیم بگوییم فایده حضور زنان در عرصه‌های علمی بیش از هزینه آن است یا خیر.

آیا الگوی برنامه‌ریزی ما در مقیاس کلان تفاوت چندانی با برنامه‌ریزی در مقیاس خرد دارد؟

این دو کاملاً با هم متفاوت‌اند، زیرا آثار مترتب بر یک موضوع در مقیاس خرد و کلان فرق می‌کند. برای مثال دختری که در دانشگاه قبول شده است، می‌پرسد آیا می‌توانم در کلاس‌های مختلط دانشگاه شرکت کنم؟ گفته می‌شود با در نظر گرفتن موازین اسلامی اشکالی ندارد، این شخص سلوک رفتاری خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که مرتکب گناه نشود؛ اما در مورد این مسأله وقتی وزارت علوم می‌خواهد برنامه‌ریزی کند یا پرسش دیگری مواجه است که آیا حکومت می‌تواند محیط‌های علمی مختلط ایجاد کند یا گسترش دهد؟ در اینجا می‌دانیم که گسترش محیط‌های مختلط به افزایش ناهنجاری‌های رفتاری و تغییر اخلاق جنسی منجر می‌شود. ما در عرصه‌های حیات اجتماعی و علمی مان بایستی متناسب با ویژگی‌های خاص جامعه ایران برنامه‌های کلان را جدا از برنامه‌های خرد طراحی بکنیم.

در طرح کلان چه نگاهی به اشتغال زنان می‌توان داشت؟ آیا پدیده‌ای مثبت است و افزایش زمینه‌های اشتغال توسط حکومت، مثبت ارزیابی می‌شود؟

بوخی آموزه‌های دینی، زنان را به خانه نشینی تشویق می‌کند تا توجه بیشتری به مناسبات خانوادگی داشته باشند. این آموزه‌ها در شبکه معنایی و شبکه مناسبات اجتماعی زمان خود جواب داد، زیرا زن در زمان گذشته اگر در خانه می‌نشست، در خانه کار داشت و مشغول بود، تعداد فرزندانش زیاد بود و احساس تنهایی نمی‌کرد و مرد

او را از لحاظ اقتصادی، حمایت می‌کرد و هیچ‌گاه از تنهایی در آینده نگران نبود، روابط خویشاوندی و محلی برقرار بود و جامعه، خانه‌داری را ارزشمند می‌دانست. اگر از زن امروز بخواهیم تا در خانه بنشیند در جایی که شبکه معنایی و شبکه اجتماعی‌اش آماده نیست، یعنی جامعه خانه‌داری را ارزشمند نمی‌داند، زن با رونق فناوری در خانه بیکار است و تعداد فرزندانش کم شده است؛ در این صورت چند اتفاق می‌افتد افزایش مصرف، افزایش احساس نارضایتی از زندگی، غلبان جنسی و افزایش استفاده از کالاهای فرهنگی مدرن. اما اشتغال زنان در غرب شبکه معنایی و اجتماعی هماهنگی دارد و ساختارها متناسب با آن شکل گرفته است؛ یعنی زن تنهاست (فرزند کم دارد)، از نظر اقتصادی باید مستقل باشد و بنابراین باید شاغل باشد. روابط خویشاوندی وجود ندارد بنابراین باید ارتباطات خود را در محل کار و جامعه به وجود بیاورد. استقلال در جامعه غرب ارزش است و ارزش‌های مسلط، زن و مرد را در جایگاه حقوقی قرار می‌دهد. اشتغال زنان در شرایط امروزی کشور ما به گونه‌ای است که وقتی زن شاغل شد، استقلال مالی پیدا می‌کند، ساختار خانوادگی تغییر می‌کند، تعداد فرزندان کم می‌شود و میزان طلاق افزایش می‌یابد.

چرا به موضوع اشتغال زنان به صورت صفر و یک نگاه می‌کنید؟

در کشور ما صفر و یک نگاه می‌شود. ما از طرفی سیاست‌های حمایتی و یزهای در خصوص اشتغال زنان داریم و از طرفی قانون بیمه زنان خانه‌دار را تصویب می‌کنیم تا تعادل زنان نسبت به اشتغال کم شود. این ناهماهنگی به این دلیل است که الگوی مشارکت اجتماعی و اقتصادی زن را تعریف نکرده‌ایم. باید برای وضعیت امروز الگویی از اشتغال زنان تعریف کنیم که کم ضررتر باشد و اگر قرار باشد برای زنان فراخوان اشتغال بدهیم، باید در عرصه متناسب با خودشان کار کنند. اگر قرار است برای اشتغال اولویت‌گذاری کنیم، باید برای سرپرست خانواده برنامه‌ریزی کنیم و در کنار اینها باید شبکه فعالیت‌های اجتماعی زنان را غنی کنیم؛ یعنی برای حضور اجتماعی زنان در عرصه‌هایی که درآمدزا نیست، اما می‌تواند عزت‌مندی و اعتبار اجتماعی داشته باشد، زمینه‌سازی کنیم تا زنی که نیاز مالی دارد در عرصه اشتغال اقتصادی و اگر نیاز مالی ندارد در شبکه اجتماعی فعالیت کند. در اینجا اگر به زن گفته می‌شود که شاغل باشد، زیرساخت‌هایش نیز تعریف شده است.

پس از پیروزی انقلاب به هر حال شاخص‌ها و یا به عبارت دقیق‌تر، معیارهایی را برای حضور زن در عرصه فرهنگی تعریف کرده‌ایم. از نظر شما در انقلاب اسلامی زن در عرصه فرهنگ و هنر چه معیارهایی می‌تواند داشته باشد؟

به نظر من، جایگاه اصلی زن باید در عرصه فرهنگ لحاظ شود. (فرهنگ به معنای مجموع ارزش‌ها، عقاید، سنت‌ها، نمادها و هنجارها) به این معنا که مهم‌ترین هنری که زن می‌تواند داشته باشد - چه در عرصه حیات خانوادگی چه در عرصه حیات اجتماعی - این است که ارزش‌های پایدار تولید کند.

حضور زن در عرصه‌های هنری و فرهنگی، لازمه تمدن‌سازی، کمال اجتماعی و رشد به معنای دینی آن‌هاست که باید در طراحی الگوی اسلامی - ایرانی به آن توجه شود. اما بحث اصلی ما در اینجا در دو لایه مطرح می‌شود: اول، فرهنگ عمومی، یعنی زن در متن زندگی روزمره‌اش چگونه می‌تواند با استفاده از ابزار هنر یا در روش‌های عادی زندگی‌اش ارزش‌های پایدار تولید کند و ارزش‌ها و آداب حسنه را به نسل بعد منتقل نماید و یا ضد ارزش‌ها و آداب زشت را اصلاح کند.

دوم، در ارائه فرهنگ تخصصی است؛ به دلیل اینکه ویژگی‌های زنانه یا حوزه‌های نرم‌افزاری ملاک‌تر است می‌توان و بهتر است که زن را در عرصه‌های فرهنگی و هنری - البته اگر در تعریف هنر بازنگری شود - وارد کرد. اگر الگوی مشارکت فرهنگی زن درست تعریف شود، این الگو می‌تواند علاوه بر پاسخگویی به نیاز جامعه، در خدمت کارکرد زن در محیط خانواده نیز قرارگیرد چنان که زنان در مقیاس جهانی هم می‌توانند فعالیت‌های فرهنگی بکنند. حضور زن در عرصه‌های فرهنگی از مواردی است که از آن غفلت شده است. البته هنر به معنای مدرن آن که امروز مطرح است، ملاحظاتی دارد و جایی که در هنر مدرن، زن با تیرج تعریف می‌شود، حضور زن مقبول نیست.

نظر شما درباره شاخص‌های حضور زنان در عرصه سیاسی و مدیریت کلان چیست؟

در عرصه سیاسی، سه محور قابل بحث وجود دارد: فرهنگ سیاسی، عمل سیاسی و مناصب سیاسی. در عرصه فرهنگ سیاسی، زن می‌تواند و باید نقش مهمی بر عهده گیرد. فرآیندی هست که نشان می‌دهد تربیت سیاسی در زنان ما بوده است. این که زنی شهامت سیاسی داشته باشد تا بتواند به وظیفه سیاسی خودش عمل کند و برای مثال در جایی که دست مردان بسته است، جلو بیاید (مانند حضرت زهرا و حضرت زینب) نشانگر رشد سیاسی اوست. کسی می‌تواند این کار را انجام دهد که از نظر شخصیتی باور داشته باشد مسئولیت سیاسی دارد؛ تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد زن مسلمان بسیاری از مقاطع حساس با فهم سیاسی جلو می‌آید و تأثیرگذاری سیاسی می‌کند. این نقش آفرینی‌ها نشان می‌دهند که در رتبه قبل از آن، فرهنگ‌سازی سیاسی انجام شده است.

زن چه در خانواده و چه در اجتماع، می‌تواند ارزش‌های سیاسی تولید کند. رایس، زمانی که مشاور بوش بود،

حمله جالب‌توجهی گفته بود: «مشکل ما در خاورمیانه مشکل تروریسم نیست، بلکه فرهنگی است که تروریسم تولید می‌کند؛ یعنی فرهنگ شهادت‌طلبی». فرهنگی شهادت‌طلبی در چه مناسباتی تولید شده؟ زن‌ها در تولید فرهنگ شهادت‌طلبی تأثیر داشتند یا نه؟ مادری که فرزندش را به جبهه می‌فرستد، متأثر از فرهنگی است که نسبت به جامعه و امام المسلمین تعهد اجتماعی و سیاسی دارد. این تعهد در خانواده شکل می‌گیرد و زن در تولید این فرهنگ سیاسی نقش اساسی دارد.

اما عمل سیاسی؛ که غربی‌ها به آن مشارکت سیاسی می‌گویند، اما من اصرار دارم آن را عمل سیاسی بنامم، زیرا مشارکت سیاسی در برخی تفاسیر آن معنای محدودی دارد و منطبق با رأی دادن و گرفتن و شرکت در احزاب است. اما عمل سیاسی از نظر من عملی است که به انگیزه تقویت بنیه نظام سیاسی اسلام و به غرض رفع نواقص نظام سیاسی موجود و تقویت اقتدار مسلمین نسبت به کفار انجام می‌گیرد. یعنی عملی که ضعف‌های نظام اسلامی را از بین ببرد و اقتدارش را بیشتر کند. خیلی از امور اگر چه در تعاریف متداول مصداق عمل سیاسی نیستند، اما رنگ سیاسی دارند مانند اینکه زن در خانه سیاسی فکر کند و رفتارهای اقتصادی‌اش را به گونه‌ای تنظیم کند که به تقویت بنیه جامعه اسلامی منتهی شود. اینکه در خانه صرفه‌جویی می‌کنیم تا حرف رهبری را انجام داده باشیم؛ ظاهراً عمل اقتصادی است، اما با انگیزه عمل سیاسی انجام می‌گیرد و نتیجه آن اقتدار سیاسی ولی مسلمین است.

اما در مناصب سیاسی چند مسأله است؛ یکی اینکه آیا می‌پذیریم زنان در عرصه مدیریتی دغدغه‌شبه روزیشان به مسائل شعبی‌شان معطوف شود؛ یا باید سهم پررنگی برای خانواده در نظر گیرند؟

پس دغدغه خانواده نسبت به حضور مرد در کنار خانواده‌اش چه می‌شود؟ آیا برای مردان نیز همین دغدغه وجود دارد؟

نسبت زن با خانواده در آموزه‌های دینی متفاوت از مرد تعریف شده است. از مجموع آموزه‌های دینی به دست می‌آید که حضور زن در خانواده، باعث ایجاد آرامش روانی می‌شود. برای مثال فرزند در مدرسه است و بعد از ظهر به خانه می‌آید و ارتباط عاطفی با مادر می‌خواهد که این ارتباط با پدر متفاوت است. اولویت نخست برای زن ایجاد آرامش روانی برای همسر و اعضای خانواده است و حضور زن در عرصه اجتماعی در رتبه بعد قرار دارد. اگر بخواهیم تقسیم‌بندی ارزشی برای زن بکنیم: اول همسری، دوم مادری، سوم خانه‌داری و چهارم فعالیت اجتماعی. در نقطه مقابل برای ارزش‌گذاری مرد، اول فعالیت اجتماعی و بعد خانواده. علامه طباطبائی نیز در کتاب المیزان از مجموعه ادله این گونه استنباط کرده‌اند که زن غیر از کسب معارف

الهیة و ارتباطات خانوادگی، وظیفه واجب اجتماعی به عهدش نیست. یعنی اگر جامعه ندون مهندس و پزشک مالد گناهی گردن مردان است و بر عهده زنان نیست. اگر چه به تعبیر ایشان اگر زن وارد این فضا شود، فضلی به دست آورده است، اما واجب نیست.

بحث دیگر این است که عرصه مدیریت‌های کلان ممکن است با برخی از ویژگی‌های زنان همخوانی نداشته باشد. یعنی اگر گفتیم زن عنصر احساسی و عاطفی است، مداخله عنصر احساسات و عواطف در برنامه‌ریزی‌ها و مدیریت‌های کلان ممکن است مخاطره‌آمیز باشد. ویژگی‌های فردی در مدیریت خیلی تأثیر دارد و در مدیریت‌های کلان که بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها حالت مدیریت بحران پیدا می‌کند، باید کسانی باشند که شاکله آنها با مدیریت بحران هماهنگ باشد و اگر در اینجا احساسات و عواطف بخواهد تأثیر داشته باشد، ممکن است اختلال ایجاد کند.

نکته بعدی این است که عرصه مدیریت‌های کلان، عرصه رقابت‌های خشن و فشارهای عصبی است. حتی در مناصب انتصابی مانند ریاست مجلس یا قوه قضاییه که رقابتی نیست، اما می‌بینیم رؤسای این دو قوه چقدر در معرض نقد و تخریب قرار دارند. حال اگر زن در این عرصه‌ها که فشار عصبی وجود دارد، نتواند تحمل کند، هم به خودش و هم به کار لطمه وارد می‌شود بنابراین باید تمهیدی را در مناصب کلان در نظر بگیریم که به زن و خانواده و کار لطمه‌ای نخورد.

نکته دیگر اینکه اگر عنصر احساسات به عرصه کلان اجتماعی وارد شود، گاهی اوقات روش‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ممکن است منطق احساسی ایجاد کند، به این معنا که چنین برداشت می‌شود که باید جو احساسی درست کنیم تا کار پیش رود. مثال عینی آن را ذکر می‌کنم؛ وزارت بهداشت در دولت اصلاحات به این نتیجه رسیده بود که ما در رشته پزشکی هزینه زیادی می‌دهیم، اما اگر بخواهیم زنی در روستا خدمت پزشکی بکند یا او مخالفت می‌کند، زیرا نمی‌تواند از خانواده‌اش دور بماند. زمانی که دختران ۲۰ یا ۳۰ درصد فارغ‌التحصیلان را تشکیل می‌دادند دولت سهمیه ۵۰ - ۵۰ را ارائه کرد تا نیاز جامعه به پزشک زن تأمین شود اما حالا که معادله عکس شده و نزدیک ۷۰ درصد دختر و ۳۰ درصد پسر داریم، بیایم برای تأمین نیازهای کشورمان دوباره به معادله ۵۰-۵۰ برگردیم. رئیس دولت هم این دیدگاه‌ها را پذیرفت. اما وقتی این خبر به فراکسیون زنان مجلس وقت رسید، به فضای احساسی تبدیل شد و بحث را زنانه و مردانه کردند؛ چیزی که شاید مصلحت اجتماعی در آن بود، اما با ادبیات احساسی رد شد.

اکنون پرسش اینجاست که چرا زنان برای مناصب سیاسی دغدغه دارند؟ یکی از دغدغه‌هایی که تجربه نشان داده این است که اگر زن در مناصب سیاسی باشد، می‌تواند به

دغدغه‌های زنانه توجه کند و تا زمانی که مردها در مناصب سیاسی جای دارند، به نیاز زنان و دغدغه‌های آنان توجه ندارند. این مطلب درستی است، اما اشکال آن در این نیست که زن در مناصب سیاسی وجود ندارد، بلکه در این است که ما نتوانسته‌ایم یک سیستم کارآمد برای تصمیم‌سازی طراحی کنیم. فرایند تصمیم‌سازی در کشور، فرایندی نیست که دغدغه اقشار گوناگون در آن تأمین شود.

به هر حال، روندی که اکنون در آن پیش می‌رویم، به چه سمتی است و چه نتایجی خواهد داشت؟

در کل اگر بخواهیم این پرسش را مطرح کنیم که تحولات زنان پس از انقلاب رو به رشد بوده است یا نه، سه دیدگاه مطرح است: در نگاه نخست وضعیت رو به رشد بوده است، زیرا میزان سواد و میزان اشتغال افزایش یافته است. این نگاه به شاخص‌های مدرن توجه دارد، اما نگاه دوم، نگاهی است که احساس می‌کند که باید وضعیت را بر اساس مؤلفه‌های بومی خودمان تحلیل بکنیم که این شاخص نشان می‌دهد در بعضی عرصه‌ها رشد داشته‌ایم و در برخی دیگر پس‌رفت به نظر می‌رسد. نگاه سومی هم وجود دارد: در مقطع سال‌های اول پس از انقلاب، تفکرات متدینان و متفکران پیش از انقلاب را به محک تجربه می‌گذاشتیم و مؤلفه‌های مدرن را وارد جامعه کردیم. حرف رایج در میان متفکران اسلامی دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ این بود که اسلام حرف‌هایی را که غربی‌ها امروز می‌زنند، در ۱۴ قرن قبل زده است. برای مثال در مورد زنان تنها ملاحظه‌شان حفظ حجاب و رعایت عدم اختلاط بود و گرنه همان استانداردهای مدرن را می‌پذیرفتند. اما پس از گذراندن این مسیر، ما به خودآگاهی و فهم جدیدی می‌رسیم که در آن نگاه جدید به علوم و تدوین شاخص‌های رشد بر پایه الگوهای اسلامی ضرورت دارد. این نقطه تکامل انقلاب است. اینکه رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت غیر از الگوی توسعه است و باید مبتنی بر جهت‌داری علوم انسانی اسلامی تدوین شود، در اوایل دهه ۶۰ مطرح می‌شد و کسانی که این حرف‌ها را مطرح می‌کردند، هم از حوزه و هم خارج از حوزه طرد می‌شدند، اما تجربیات این سه دهه، طبقه‌ای از متفکران خوش‌فکر را به اینجا رساند که می‌شود به شاخص‌های جدید فکر کرد؛ بنابراین، می‌توان گفت در حوزه نظر، روندی رو به رشد داریم.

تا وقتی که آسیب‌های زن دادن به الگوهای توسعه را در عمل نمی‌دیدیم و مشاهده نمی‌کردیم که هر چه نظام آموزشی گسترده‌تر می‌شود، مشکل خانواده نیز بیشتر می‌شود، در الگوی تربیتی نیز تردید نمی‌کردیم. با این نگاه، جریان انقلاب، جریان پالنده و رو به رشدی است. اکنون تجربیاتی در اختیار داریم که در بعضی عرصه‌ها موفق یا ناموفق بوده‌اند و ما در سطر این تجربیات بازسازی‌هایی را انجام می‌دهیم.